

### سیاه روز 6 جدی راشدیداً تقبیح و محکوم می کنیم!

اشغال نظامی و تسلط استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی بر افغانستان بتاريخ 6 جدی سال 1358 خورشیدی، پی آمد کودتای ننگین 7 ثور سال 1357 بود که در آن رژیم داوود سرنگون گردید و گروه های رویزیونیست مزدور خلقی پرچمی بقدرت رسانده شدند. بانگاهی گذرا بتاريخ دوصده اخیر کشور، افغانستان بر اثر جنگهای ویرانگر و خانمانسوز فئودالی به سرکردگی سران اقوام سدوزائی و محمد زائی چنان تضعیف گردیده بود که زمینه مداخلات و تجاوز مستقیم دولت انگلیس مهیا گردید. دولت انگلیس در سال 1839 میلادی افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داد و این اشغال نظامی تا سال 1842 ادامه یافت. برخلاف طبقات ارتجاعی که به سلطه استعمارگردن نهادند و تسلیم شدند؛ مردم آزادی خواه افغانستان دلیرانه قیام کردند و جنگیدند و شکست فضاحتباری را بر استعمارگران انگلیس تحمیل نمودند. دولت انگلیس بار دیگر در سال 1878 به افغانستان لشکرکشی کرده و عزم تسخیر این سرزمین را نمود ولی این بار نیز به مقاومت شدید مردم افغانستان مقابل شد و در سال 1880 شکست خورد، لیکن دولت انگلیس سلطه استعماری اش را بوسیله شاهان و امیران خود فروخته برای هشتاد سال در افغانستان ادامه داد. استعمارگران انگلیس با امضای معاهدات ننگین (که تا امروز از هیچ نوع اعتباری در نزد مردم افغانستان برخوردار نیستند) توسط همین شاهان و امیران خود فروخته و دست نشانده اش، چون معاهده جمروند توسط امیر دوست محمد خان، معاهده گندمک توسط یعقوب خان و معاهده دپورند توسط عبد الرحمان خان و تایید آن توسط پسرش حبیب الله خان بخش های زیادی از خاک افغانستان را از مناطق جنوبی و شرقی کشور جدا کرده و به خاک هندوستان ملحق کرد.

در اوایل سال 1919 میلادی در افغانستان تحول سیاسی ای از بالا رخ داد و حبیب الله خان توسط کودتای درون دربار کشته شد و امان الله خان پسرش جای نشین او گردید. امان الله خان که قبل از این در جمع مشروطه خواهان و ترقیخواهان کشور فعالیت داشت، با رسیدن بقدرت در ماه مارچ همین سال استقلال کشور را اعلام نمود. در آن زمان اولین دولتی که استقلال افغانستان را برسمیت شناخت دولت نوبنیاد شوروی تحت رهبری ولادی میرایلچ (لنین) بود. دولت انگلیس که حاضر نشد به سلطه استعماری اش خاتمه داده و استقلال افغانستان را برسمیت بشناسد، دولت و مردم تصمیم گرفت تا حساب را با انگلیسها از راه استعمال قوه تصفیه نماید. دولت به تدارکات نظامی اقدام کرد و توده های مردم برای جنگ و قطع سلطه استعماری دولت انگلستان بطور گسترده بسیج شدند. مردم افغانستان در سال 1919 علیه سلطه استعمارگران انگلیس قیام کردند و با مبارزات آزادی خواهانه شان برای بار سوم ارتش بزرگترین ابرقدرت امپریالیستی و استعماری جهان را شکست دادند و بازور شمشیر خود و کشور خود را از سلطه استعماری امپریالیسم انگلیس نجات بخشیدند. امپراتوری استعماری انگلیس که شبه قاره هند را در تسلط داشت هرگز نمی خواست تا افغانستان مستقل را که با شبه قاره هند و دولت شوروی سوسیالیستی مرزهای مشترک داشت، تحمل کند. امپریالیسم انگلیس هیچگاهی از توطئه ها و دسایس خایانه اش علیه مردم و خاک افغانستان دست برنداشته و با استفاده از ضعف پادشاه امان الله خان در سالهای اخیر حکومتش، زمینه یک اغتشاش ارتجاعی را توسط عوامل ارتجاعی بومی مانند ملاها و روحانیون مرتجع و عده ای از فئودالها و اشراف وطن فروش آماده کرده و بعد از ده سال رژیم امان الله خان را سرنگون کرد. با سرنگونی حکومت نسبتاً مترقی امان الله خان و روی کار آمدن یک رژیم سیاه ارتجاعی به سرکردگی حبیب الله (بچه سقاء) این عنصر معلوم الحال برای مدت کمتر از یکسال و بعد روی کار آمدن خاندان نادرخان برای نیم قرن و متعاقب آن روی کار آمدن رژیم های ارتجاعی و مزدور خلقی پرچمیها و سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی، رژیم ارتجاعی اسلامی گروه

های جهادی، امارات اسلامی طالبان و دوران ده سال اخیر حکومت کرزی؛ درحقیقت یک جهش قهقرائی به عقب در تاریخ افغانستان بود که تا هنوز هم ادامه دارد.

بعد از جنگ جهانی دوم در نیمه قرن بیستم جنبشهای رهایی بخش ملی در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین اوج گرفته و جنبشهای انقلابی پرولتری در جهان توسعه و استحکام بیشتری یافت و اردوگاه سوسیالیستی منحیث سنگر حمایت از خلقها و ملل تحت ستم و مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی تقویت گردید. امپریالیسم ایالات متحده امریکا که از جنگ جهانی دوم (جنگی که بمنظور تجدید تقسیم جهان و غارت خلقها و ملل توسط قدرتهای امپریالیستی مشتعل شده بود) پیروز بدرآمده و منحیث یک ابرقدرت امپریالیستی نیرومند اقتصادی و نظامی در جهان عرض وجود کرد. دولت امریکا با تعقیب سیاست های نو استعماری تلاش می کرد تا کشورهای تازه به استقلال رسیده را دوباره تحت سلطه اش در آورده و سلطه گری بر جهان را توسعه بخشد.

با تضعیف امپریالیسم انگلیس در جنگ جهانی دوم، امپریالیسم امریکا در این منطقه بجای امپریالیسم انگلیس بر کشورهای ایران و پاکستان تسلط یافت و رژیم های دست نشانده اش را روی کار آورد. در آن شرایط نظام سلطنت فنودال کمپرادوری در افغانستان با ازدست دادن حمایت قوی امپریالیسم انگلیس به امپریالیسم امریکا مراجعه کرد. اینکه در آنوقت دولت امریکاروی چه ملحوظاتی در صدد نفوذ و تسلط گسترده بر افغانستان بر نیامد بحثی است جداگانه که در اینجا از پرداخت به آن صرف نظر می نمایم.

با مرگ استالین رهبر اتحاد شوروی در سال 1953 میلادی، نظام سوسیالیستی آن کشور دستخوش تحولات منفی و ضد انقلابی گردید که تأثیرات سوء آن نه تنها برای خلقها و ملل این کشور که برای خلقها و ملل کشورهای تحت سلطه امپریالیسم (کشورهای «جهان سوم») و جنبشهای آزادی بخش ملی و جنبشهای انقلابی مردمی نیز گسترده بود. بعبارت دیگر اتحاد شوروی از کشوری دوست، حامی و مدافع منافع خلقها و ملل تحت ستم جهان و سنگریزگ مبارزه علیه امپریالیسم جهانی به دشمن خلقها و ملل آسیا و اروپا و نظام امپریالیستی سلطه گرو استعمارگر مبدل شده و در رقابت با ابرقدرت امپریالیستی امریکا در جهت گسترش سلطه و نفوذش بر جهان و استثمار خلقهای زحمتکش تلاش می نمود. در چنان اوضاع و شرایطی افغانستان منحیث یک هدف آماده برای دولت «اتحاد شوروی» در منطقه بشمار می رفت. از طرفی هم نظام حاکم در افغانستان خصوصاً داوود خان در رأس حکومت تمایل زیادی در نزدیکی به اتحاد شوروی نشان می داد. علت دیگر تمایل سردمداران نظام سلطنت برای جلب حمایت دولت «اتحاد شوروی» مسئله پشتونستان بود. چون دولت پاکستان از حمایت بیدریغ دولت های امریکا و انگلستان و متحدین آنها برخوردار بود و این قدرتها در مجامع بین المللی در برابر طرح قضیه پشتونستان از طرف دولت افغانستان، جهت دولت پاکستان را می گرفتند؛ از اینرو حمایت دولت سوسیالیست امپریالیسم شوروی و بلوک شرق و تعداد دیگری از کشورهای وابسته و اقماری «اتحاد شوروی» از موقف دولت افغانستان در این زمینه دارای اهمیت سیاسی زیادی برای دولت بود. اگرچه دولت افغانستان بنا بر ماهیت و خصیلت طبقاتی آن بگونه واقعی طرفدار حق تعیین سرنوشت خلقهای پشتون و بلوچ آن طرف خط نام نهاد" دیورند" نبود، زیر نظامی که خلق کشور خود را بیرحمانه مورد ستم و اجحاف قرار دهد و همه حقوق مدنی و آزادیهای سیاسی آنها را سلب کرده باشد چگونه ممکن است که حامی و مدافع واقعی آزادی و حق خود ارادیت خلقهای پشتون و بلوچ تحت سلطه دولت پاکستان و یا ملل دیگر تحت ستم می بود و باشد. البته حمایت و دفاع کدائی دولت جهت دیگری هم داشت و آن جلب حمایت و پشتیبانی ملیتهای مختلف کشور خصوصاً ملیت پشتون بود. و هر زمان باسانی می توانست احساسات ملیتهای مختلف کشور را علیه سردمداران پاکستان تحریک کند. باین صورت نظام سلطنت از قضیه پشتونستان در عرصه ملی بین المللی در جهت منافع طبقاتی اش استفاده می کرد.

اولین اقدام «اتحاد شوروی» در تسلط همه جانبه بر افغانستان دادن قرضه یک صد میلیون دالری و اعمار پروژه های بزرگ چندی از قبیل احداث شاهراه های پخته و اسفالت و فروش اسلحه و مهمات نظامی و اعمار پروژه های دیگر برای دولت افغانستان بود. و این سلطه اقتصادی و وابستگیهای سیاسی، نظامی و فرهنگی را در قبال داشت. و تاسیس حزب رویونیست «دموکراتیک خلق» منحیث جاده صاف کن سلطه اتحاد شوروی بر افغانستان و منطقه بوجود آمد که با شعارهای بظاهر مترقی نقش اغواگرانه

ای را در جلب و جذب روشنفکران جامعه به هواداری از خط ایدئولوژیک سیاسی این حزب مزدور و اهداف آن بازی نموده و با برخورداری از حمایت سردار داوود منیچت ستون پنجم در دولت عمل می کرد. دولت اتحاد شوروی از این طریق سلطه و نفوذ سیاسی، نظامی و فرهنگی اش را بر افغانستان گسترش داده و تحکیم کرد. کودتای 26 سرطان سال 1352 و الغای سلطنت و اعلام رژیم جمهوری توسط سردار داوود هم به کمک جناح های «حزب دموکراتیک خلق» و نظامیان این حزب که طی تحصیل در اتحاد شوروی مغزشوئی شده بودند، صورت گرفت. و بقدرت رساندن داوود و تشکیل دولت ائتلافی با جناح های حزب رویزیونیست «دموکراتیک خلق» در واقع تدارک زمینه های بود برای بقدرت رساندن وطن فروشان خلقی پرچمی در افغانستان. با وقوع کودتای ننگین ثور و بقدرت رسیدن رویزیونیستهای مزدور اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی؛ تسلط این کشور بر افغانستان مسجل گردید. رژیم کودتائی بر مبنای ماهیت و خصلت ارتجاعی اش و اهداف و نقشه های سوسیال امپریالیسم روس، برنامه های رفورمیستی چندی منجمله «اصلاحات ارضی» غیر دموکراتیک را در جهت تقویت بنیه اقتصادی رژیم و فراهم کردن زمینه های بهره کشی بیشتر سرمایه های اتحاد شوروی در کشورهای دست گرفت، اما نتوانست رضانیت و حمایت مردم را جلب کند. و عملکردهای ضد ملی و ضد مردمی رژیم و حاکم کردن اختناق و استبداد فاشیستی علیه مخالفین و توده های مردم موجب قیام ها و شورشهای مردم در چندین ولایت کشور گردید که رژیم دست نشانده را در لبه پرتگاه سقوط کشاند. از آنجاییکه اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی افغانستان را منیچت نقطه و معیار استراتژیک در تسلط بر منطقه و جلوگیری از پیشرفت ابر قدرت امپریالیستی رقیبش امریکا می دانست؛ از آن روحا ضرر نبود به هر قیمتی افغانستان را از دست بدهد.

سوسیال امپریالیسم شوروی که از حمایت کشورهای بلوک سوسیال امپریالیستی شرق و دولت کوبا برخوردار بود بتاريخ 6 جدی سال 1358 بایک صد و بیست هزار ارتش به افغانستان هجوم آورده و آنرا به مستعمره کشید. حکومت ننگین وطن فروشان، قاتلان و جنایت کاران خلقی پرچمی و سلطه استعماری سوسیال فاشیستهای روسی در افغانستان یک و نیم دهه طول کشید. اینها جنایات و اجحافات نفرت انگیزی را علیه مردم بیدفاع و مظلوم افغانستان مرتکب شدند؛ بیش از یک و نیم میلیون انسان را بقتل رساندند، صدها هزار نفر را مجروح و معلول کردند، چند هزار تن از روشنفکران انقلابی منسوب به جریان دموکراتیک نوین و دیگر روشنفکران مترقی و میهن پرست و آزادی خواهان را بعد از شکنجه های وحشیانه به جوخه های اعدام سپردند، چندین هزار نفر دیگر را در طی سالیان طولانی زیر فشار شکنجه های جسمی و روحی در زندانهای مخوف شان عذاب دادند، حدود شش میلیون مردم ما را مجبور به ترک کشور کردند که در کشورهای ایران و پاکستان بدترین مشقات را تحمل کردند، کشور را در همه عرصه های حیات اجتماعی به ویرانه مبدل کردند و زمینه مداخلات و تجاوزات قدرتهای امپریالیستی و دولتها و نهادهای ارتجاعی منطقه و جهان را در کشور مهیا نمودند.

با هجوم نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان مبارزه و مقاومت همه جانبه توده های مردم علیه اشغالگران روسی و رژیم مزدورانها بیش از پیش حدت گرفته و توسعه یافت. مردم افغانستان برای نجات کشورشان از سلطه استعماری روسها و مزدوران داخلی آنها دلیرانه جنگیدند و مقاومت کردند. با این تجاوز نظامی زمینه برای امپریالیسم امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی آماده گردید تا بنام «حمایت» از مبارزه مردم افغانستان سیاه ترین گروه های ارتجاعی اسلامی بومی و گروه های ارتجاعی اسلامی از سایر کشورها را با کمکهای تسلیحاتی و مالی بر جنگ آزادی خواهانه مردم افغانستان مسلط کردند تا از این طریق بر رقیب روسی شان ضربت کاری وارد کرده و دولت مورد قبول خود را روی کار آورند. در فرجام دیده شد که دست آوردهای مبارزاتی مردم افغانستان در طی 14 سال توسط امپریالیستها و گروه های ارتجاعی اسلامی و دولتهای پاکستان و ایران و سعودی غصب شد. و این مردم افغانستان بودند که بعد از قربانیها و تحمل انواع جنایات و ستم تحت حاکمیت گروه های وحشی اسلامی و سلطه و اسارت با داران خارجی شان عذاب کشیده و می کشند.

بعد از انحلال سازمان جوانان مترقی و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین در سالهای 1351-1352 فعالین این جنبش انقلابی مردمی بصورت پراکنده و بطی فعالیت می کردند. با وقوع کودتای ننگین

ثور در سال 1357 و بقدرت رسیدن رویزیونیستهای خلقی پرچمی و تسلط استعماری سوسیال امپریالیسم روس این خصم های آشتی ناپذیر و خونخوار این جنبش انقلابی و اعضا و هواداران آن؛ بخشهای مختلف منسوب به جریان دموکراتیک نوین که بیش از همه از وخامت وضعیت سیاسی بوجود آمده در کشورهای غربی آمدهای خطرناک آن آگاهی داشتند؛ فعالیتهای وحدت طلبانه را در جهت وحدت جنبش انقلابی پروولتری کشور آغاز کردند و نتیجه این وحدتهای غیردیالکتیکی و شتابزده چند سازمان سیاسی بود که مدعی اعتقاد به (مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون) و مبارزه در راه پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) بودند. در آن شرایط جنبش انقلابی پروولتری به لحاظ کیفیت خط ایدئولوژیک سیاسی از استحکام لازم برخوردار نبود. باید اذعان کرد که هنوز اکثریت اعضای این سازمان ها دموکراتیک انقلابی بودند تا کمونیستهای انقلابی. ولی آنچه که مسلم بود این بود که اکثریت عظیم منسوبین جریان دموکراتیک نوین (شعله ایها) اشخاصی مردم دوست و میهن پرست بودند و تضاد عمیقی با دشمنان رنگارنگ مردم و میهن منجمله رویزیونیستهای خلقی پرچمی و سوسیال امپریالیسم شوروی و گروه های ارتجاعی اسلامی نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیستهای غربی داشتند. برخی از این سازمانها از همان ابتدای قیامها و شورشهای خودجوش توده های مردم در مبارزه مسلحانه علیه رژیم مزدور و اشغالگران روسی سهم گرفتند و تا حد توان در کارزار جنگ میهنی رزمیدند؛ لیکن بعزت رسوخ انحرافات ایدئولوژیک سیاسی اپورتونیستی، رویزیونیستی و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی در آنها و وحشت همه جانبه سوسیال امپریالیستها و رژیم مزدورشان و گروه های ارتجاعی اسلامی علیه آنها و نفوذ عوامل خاد در این سازمانها و دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام تعداد زیادی از رهبران و کدرهای برجسته آنها، بشدت تضعیف شدند که نتوانستند مبارزات آزادی خواهانه خودجوش توده های مردم را تأخیر رهبری کنند.

گروه های اسلامی بابر خورداری از کمکها و حمایتهای همه جانبه امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی اسلامی توانستند رهبری شان را بر جنگ مقاومت مردم تحمیل کنند. اگرچه مردم ما دلیرانه و بیدریغانه مقاومت کردند، قربانیها دادند و فداکاریهای بی همتای را کردند و ضربات نظامی خردکننده ای بر سوسیال امپریالیسم روس و رژیم مزدوران وارد نمودند، اما چون از رهبری انقلابی و مترقی محروم بودند، حاصل مبارزات آنها و همه کشته های که دادند و رنجها و مشقتهای را که تحمل کردند گروه های اسلامی ارتجاعی و بباداران خارجی آنها تصاحب کردند که حاصل آن تاسیس دولت اسلامی متشکل از گروه های اسلامی، ملیشه های مزدور روسی و جناح های از خلقی پرچمی ها و گروه «سازا» بود. این گروه های ارتجاعی، جانی و میهن فروش شامل دولت اسلامی بر اساس هدایت مراکز قدرت و وابستگی آنها در خارج بر سر تسلط بردولت پوشالی چون سگان گرسنه بجان هم افتادند و در جنگهای ویرانگر کابل بیش از 60 هزار نفر را کشتند، شهر کابل را ویران کردند و حدود یک میلیون از باشندگان این شهر را مجبور به فرار از کشور ساختند. این گروه های وحشی که مدعی برقراری «حکومت عدل اسلامی» در کشور بودند، شنیع ترین جنایات، تجاوزات ناموسی، زدی و غارتگری را در شهر کابل و شهرهای دیگر کشور مرتکب شدند. اینها همه این جنایات و کشتارها را از یورش شعار اسلام انجام دادند. و هر عمل ضدانسانی شانرا توجیه شرعی می کردند و می کنند. چنانکه باندهای جنایتکار خلقی پرچمی و بباداران روسی آنها جنایات شانرا زیر شعار «نظام دموکراتیک و سوسیالیسم و انترناسیونالیسم» انجام می دادند. گروه های اسلامی چه در دوران جنگ مقاومت مردم در دهات کشور و چه در دوران حکومت سیاه شان مانند آدمکشان خلقی پرچمی آنچه از جنایت، تجاوز و فجایع غیر انسانی بود بر مردم افغانستان روا داشتند. چون این گروه ها در تشکیل دولتی متمرکز و یکدست موفق نشدند از اینرو حامیان خارجی شان گروه ارتجاعی اسلامی دیگری را به صحنه آوردند تا بتواند با تشکیل دولتی یکدست از منافع سرمایه بین المللی در افغانستان و منطقه حراست کند.

گروه طالبان به کمک آی اس آی دولت پاکستان و گروه های اسلامی پاکستانی، گروه های شامل در تنظیم القاعده تحت رهبری اسامه بن لادن و جناح های از خلقی پرچمی ها خاصاً جناح جنرال شهنواز تئی در طی مدت شش سال نود درصد خاک افغانستان را از سلطه دولت اسلامی ربانی و مسعود و اتحاد شمال خارج کردند. این گروه ارتجاعی عقب مانده قرون وسطائی نیز فجع ترین جنایات

وتجاوزات را بر مردم روا داشت. بعلاوه ستم طبقاتی؛ ستم ملی شئون‌نیستی، ستم مذهبی (بر اقلیتهای دینی و مذهبی) و ستم بر زنان رابه سبعانه ترین وجهی اعمال نمود. این رژیم وحشی در طی شش سال حکومت سیاه و وحشتبارش، علم ستیزی و فرهنگ کشی را بعداعلای آن رساند. تا جاییکه دست آنها رسید گنجینه های باارزشی از آثار تاریخی این سرزمین کهن منجمله مجسمه ها و لوحه های که با اشکال انسان، حیوانات و پرنده ها منقش بود و منجمله مجسمه بزرگ بودا در بامیان را تخریب و نابود کردند. اینها سعی می کردند تا در اواخر قرن بیستم افغانستان رابه قرون وسطی عقب بکشند. طالبان همه این جنایات را بنام اسلام خالص انجام می دادند. این مطلب قابل یادآوری است که همین دولت امریکا و دولتهای اروپائی «متمدن» این گروه قرون وسطائی رابه کمک دولتهای پاکستان و عربستان بقدرت رساندند و تمام وحشت و ظلمت آنها را دردوران حاکمیت شان علیه مردم افغانستان بنام «ساختار قبایلی» افغانستان و جزء مسایل داخلی رژیم طالبان توجیه کرده و از حکومت آنها حمایت می نمودند. ناگفته نماند که در طی دوران حاکمیت طالبان، افغانستان به حمایت دولت امریکا تحت سلطه و قیمومت دولت پاکستان قرار داشت که نوعی استعمار است. چون قرار بود که شرکت یونیکال پایپ لاین نفت و گاز ترکمنستان را از بین افغانستان عبور داده و به پاکستان و هندوستان امتداد دهد، طالبان بهترین نگهبانان آن مدنظر قرار گرفته بودند.

عملکرد امپریالیسم در کمک و حمایت از نیروها و گروه های ارتجاعی مذهبی و «غیر مذهبی» و بقدرت رساندن آنها و براه اندازی کودتاهای فاشیستی و قتل عام گروه ها و نیروهای مترقی مردمی در کشورهای زیادی از جهان؛ عمق گنبدگی، سیاهی، ارتجاع و وحشت امپریالیسم امریکا و سرمایه جهانی را بنمایش می گذارد و ترکیب و ماهیت حکومت دست نشانده تحت رهبری کرزی مزدور در طی نه سال اخیر نیز نمونه ای دیگر آن در افغانستان می باشد. در شرایط کنونی نیز دولت امریکا و دولتهای اروپائی و ناتو تلاش دارند تا طالبان، گلب الدین و حقانی را در دولت کرزی شریک سازند که با شرکت آنها در دولت مزدور دایره خبیثه این گند ارتجاع و استعمار تکمیل می شود. و برخلاف ترفندهای امپریالیستها شرکت این گروه ها در دولت مزدور کنونی هرگز آرامی و امنیت، ترقی و رفاه برای مردم مظلوم افغانستان ببار نیاورده بلکه ستم چند جانبه، استبداد و اختناق، فجایع غیر انسانی و وحشی گری این گروه ها بر مردم اضافه خواهد شد. اینست ماهیت و خصلت حقیقی سرمایه داری انحصاری و امپریالیسم جهانی که در لفظ صحبت از «امنیت»، «دموکراسی»، «حقوق بشر»، «آزادی عقیده و بیان»، «ترقی» و «رفاه» مینماید ولی در عمل چنان که تذکر دادیم انجام می دهد. همه آنچه که در فوق تذکر رفت و دیگر هر جنایت و وحشت و قتل عام و ویرانی و بربادی خلقها و ملل مظلوم در جهان ناشی از سرشت حقیقی و خصلت سرمایه و سایر طبقات ارتجاعی است. سرمایه فقط سود و ارزش اضافی رامی شناسد. تاریخ سرمایه را جنایت، خون آشامی، فجایع غیر انسانی، غارتگری و چپاول خلقها و ملل، کشتار و قتل عام، ستم و استبداد و وحشی گری تشکیل می دهد و بخاطر کسب سود و ثروت حاضر است تا بشریت را بخاک و خون بکشد.

دولت امریکا و عده ای از دولتهای اروپائی در اواخر دهه نود سال 2000 میلادی سعی داشتند تا با شریک ساختن تعدادی از مرتجعین از گروه های جهادی «میان رو» و عده ای از بوروکراتها و تکنوکراتهای مرتجع که در ممالک غربی زندگی می کردند در دولت طالبان تاحدی چهره ظاهری رژیم وحشت طالبان را تغییر داده و آنرا برای خلقهای کشورهای شان و مردم افغانستان رژیمی «معتدل» جلوه دهند. اما با مخالفت عده ای زیادی از رهبران طالبان و گروه های اسلامی تحت رهبری تنظیم القاعده این طرح جامه عمل نپوشید. تا که حادثه (11 سپتمبر 2001 میلادی) در امریکا بوقوع پیوست و دولت امریکا استراتژی تهاجم نظامی و سلطه استعماری مستقیم را که نمایندگی از اهداف و نقشه های غارتگرانه پنهانی آن بر جهان می نمود مطرح کرده و حمله نظامی بر افغانستان و حضور گسترده نظامی در این منطقه را روی دست گرفت. امپریالیسم امریکا این نقشه غارتگرانه اش را زیر پوشش و شعار «جنگ جهانی علیه تروریسم» مطرح کرده و با جلب متحدین آن در ناتو و اخذ مجوز از شورای امنیت موسسه «دول متحد» بتاريخ 7 اکتوبر 2001 حمله نظامی را بر افغانستان آغاز کرد. طیارات بمب افکن امریکا روزانه هزارها تن بمب را در مناطق مختلف کشور بر سر مردم ریختند و در طول مدت شش هفته

چندین هزار نفر از مردم مظلوم و ستمدیده افغانستان را بقتل رسانده و هزاران تن دیگر را مجروح و معلول نمودند و این کشور ویرانه را ویرانه تر ساختند. در این جنگ تجاوزکارانه گروه های جنایتکار و قاتل جهادی و ملیشه ای در ائتلاف شمال بر اساس خصلت مزدوری و ضد ملی شان در رکاب ارتشهای متجاوز علیه مردم و کشور قرار گرفتند. مطلبی که در اینجا باید خاطر نشان شود اینست که: ارتش امریکا و ناتو و گروه های ملیشه ای دوستم و فهیم و ربانی و خلیلی و محقق و قانونی بین پنج تا هفت هزار از نیروهای طالبان را که در ولایت قندوز و قلعه جنگی در ولایت بلخ تسلیم شده بودند در قلعه جنگی توسط بمباران طیارات امریکائی و در قندوز در بین کانتینرها وحشیانه کشتند. این یک مورد برجسته از جنایات جنگی دولت امریکا و گروه های ائتلاف شمال در سال 2001 میلادی می باشد. مطلب دیگر اینکه: چنانکه بعد ها از جریان آن جنگ واقعیاتی افشا گردید که ارتش امریکا تا حد امکان از کشتن سران طالبان و القاعده خود داری کرده است، منجمله در قندهار مخفیگاه ملا عمر و در غار کوه توره بوره در ننگرهار (مخفیگاه اصلی اسامه و گروه او). چند ماه قبل یکی از فرماندهان نظامی ناتو خود اذعان کرد که در محاصره توره بوره اسامه بن لادن رهبر القاعده در تیررس ما قرار داشت، لیکن فرمانده نظامی امریکائی از شلیک بر آن مانع شد. و بعداً اعلام کردند که اسامه و گروه او از آن قسمت از حلقه محاصره نظامی قوتهای امریکائی و ناتو و گروه های جهادی فرار کرده اند که مسئولیت آن بدوش قوماندان حضرت علی بوده است. همان بود که حضرت علی را به جرم اخذ رشوه و مهیا کردن زمینه فرار اسامه و گروه وی به اصطلاح به پاکستان تبعید کردند. همچنین در عملیات ولایت هلمند در سال گذشته قوماندان های امریکائی و انگلیسی گفتند که منظور ما حتی الامکان راندن و بیرون کردن طالبان از این مناطق است نه نابود کردن آنها. از همینجاست که در اکثریت عملیاتها این مردم بیدفاع و مظلوم افغانستان اند که در طی نه سال آماج ارتشهای اشغالگر امریکا و ناتو قرار گرفته و بقتل می رسند و یا مجروح و معلول می شوند. نه سال است که با اصطلاح این بازی موش و گربه بین ارتشهای اشغالگر و گروه های طالبان و القاعده، گلب الدین و حقانی و جنگهای لفظی رزگری بین دولت امریکا و ناتو رژیم کرزی با سردمداران پاکستان ادامه دارد و هزاران تن از مردم بیگناه را در افغانستان و پاکستان بقتل رسانده اند و در نهایت دوتا دوونیم هزار دلار امریکائی برای هر قربانی شان «خون بهاء» می دهند، و در زیر پوشش «جنگ ضد تروریستی» اهداف غارتخانه شان را در افغانستان و منطقه به پیش می برند.

بعد از سقوط رژیم طالبان دولت امریکا "کنفرانس بن" را دایر نموده و تمام گروه های ارتجاعی جنایتکار و قاتل و میهن فروش مانند گروه های جهادی، ملیشه ای، پرچمی و خلقی، سازائی و چند نفر تکنوکرات و وطن فروش خادم امپریالیسم و ارتجاع از جمله رهبران تشکیل "افغان ملت" را جمع کرده و دولت مستعمراتی ای را به ریاست کرزی تشکیل دادند که تا امروز بر مردم افغانستان حاکمیت می کند. در واقع سی و دو سال است که افغانستان تحت سلطه استعماری مستقیم قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی قرار دارد. و خائن ترین و جانی ترین گروه ها و افراد ارتجاعی من حیث دست نشانده و مزدوران این قدرتها و دولتها علیه مردم و میهن عمل کرده و می کنند. حال تصور کنید که در طی این دهه ها چه جنایات و اجحافات شنیع و ستم ها و مظالم وحشیانه ای بر مردم افغانستان رواداشته شده است. امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر و قماشهای از مزدوران پست فطرت، غدار و جانی آنها چه سیاه روزیها و مصائبی را بر این مردم بیدفاع و مظلوم بوجود آورده اند. امپریالیستها و مزدوران آنها در طی سه دهه حد اقل دست آوردهای صد ساله این مردم را در عرصه های معنوی و مادی نابود کرده اند، سه نسل این کشور در شرایط فقر و گرسنگی، ترس و وحشت و نگرانی، بیماری روانی و جسمی و اندوه و ماتم عزیزان شان و در شرایط و جوفاشیستی سپری کرده و می کنند. در شرایط کنونی دولت مردم افغانستان در منجلاب فقر و گرسنگی و بی همه چیزی و وحشت و بیم در کلبه های ویرانه و محقر بدون کمترین امکانات رفاهی و بهداشتی دست و پا می زنند. نود درصد مردم به سویه های مختلف از امراض مختلف روانی و صدمات دماغی و جسمی، امراض مهلک مانند ایدز و توبرکلوز و ملاریا و مرض جانکهاه و خانمان بر انداز اعتیاد و ده ها مرض و مصیبت اجتماعی دیگر رنج و عذاب می کشند. درسی و دو سال اخیر وطن فروشان خاین و جنایتکار خلقی پرچمی و گروه های سیاه اسلامی مزدور و وطن فروش و سایر سازمانها و گروه ها و افراد وطن فروش و مزدور امپریالیسم و ارتجاع و بداران امپریالیستی آنها

آنچه از خیانت و جنایت و ظلم و ستم از دست شان آمد بر مردم ما دریغ نکردند. این همه گله های مزدور و خاین بدون کوچکترین شرم و حیا هنوز هم از طریق رسانه های جمعی و مطبوعات امپریالیستی و ارتجاعی از «مردم دوستی، وطن خواهی و حقوق بشر» حرف می زنند. این شرف باخته های بی وجدان که کوچکترین ذره ای از شرم در آنها سراغ نمی شود باز هم از «خدمت به مردم و وطن» صحبت می کنند، چنانکه بادران امریکائی و اروپائی و روسی آنها صحبت از «صلح و آرامی، دموکراسی و آزادی» می نمایند.

همین دارودسته های خاین خلقی پرچمی و ملیشه های مزدور بعد از فروپاشی رژیم سوسیال امپریالیستی حامی اصلی شان بلا درنگ در آستانه امپریالیستهای غربی سرفرود آوردند و برچکمه های خون آلود شان بوسه می زنند. این جاسوسان حرفه ای در طی ده سال اخیر با کمال خفت و پستی در بخشهای مختلف به خدمات جاسوسی و اطلاع رسانی برای کشورهای مختلف سرمایه داری امپریالیستی، دولتهای ارتجاعی منطقه و دولت مزدور در افغانستان خدمت می کنند. زمانیکه ابر قدرت سوسیال امپریالیسم روس و رژیم های بلوک شرق رقیب امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیستهای غربی سقوط کردند و امپریالیسم روسیه هنوز از چنان قدرت اقتصادی و نظامی برخوردار نبود و نیست که با آنها رقابت کند؛ اینها به جلب جاسوسهای حرفه ای از باندهای مزدور خلقی پرچمی پرداخته و تعداد زیادی از آنها را به خدمت گرفته و با جاسوس ها و خود فروختگان (گروه های اسلامی) در افغانستان و کشورهای منطقه در جهت منافع شان از آنها استفاده می کنند.

رژیم جنایتکار خلقی پرچمی ها و بادران روسی آنها و گروه های ارتجاعی اسلامی در طی سه دهه اخیر تا جای توان و دسترسی روشنفکران انقلابی مردمی، روشنفکران مترقی آزادی خواه و میهن دوست و حتی هر فرد روش بین این کشور را کشتند و شکنجه کردند و تعداد زیادی هم از کشور فرار کردند. لیکن تعدادی از این روشنفکران که عضویت جریان دموکراتیک نوین را داشتند به راه و آرمان مردم و جانباختگان جنبش انقلابی کشور پشت کرده و به خدمت امپریالیستهای اشغالگرو ارتجاع مزدور درآمدند. قدرتهای اشغالگر علاوه بر دولت مزدور و ایجاد حدود دوهزار (NGO)، صدها جریده و روزنامه، ده ها چینل رادیو و تلویزیون و سایت را در داخل و خارج کشور نیز به خدمت گرفته اند تا در جهت متوهم کردن و اغوای توده های مردم و تحصیل کرده های کم تجربه و ناآگاه کشور قلم فرسائی کرده و گلوپاره نمایند و با تاسیس «موسسات غیردولتی»، هزاران تحصیل کرده را با معاش های مناسب تطمیع کرده اند. آنچه از «روشنفکران» منسوب به جریان دموکراتیک نوین که به خدمت امپریالیستهای اشغالگرو ارتجاع سیاه درآمده اند، با همین باندهای جنایتکار خلقی پرچمی، ملیشه ای و گروه های ارتجاعی اسلامی دست بیک کاسه شده و بر ضد مردم و میهن در جهت تحقق اهداف و پلانهای امپریالیسم امریکا و ناتو و ارتجاع فئودال کمپرادور خدمت می کنند. اینها نه دیگر وجدان بیداری دارند و نه هم شرمی از مردم افغانستان. در حالیکه رفقا و همسنگران دیروزی شان توسط همین باندهای جنایتکار خلقی پرچمی و ارتجاع "اخوان" و بادران امپریالیست آنها و حشیانه شکنجه شده و به جوخه های اعدام سپرده شدند ولی اینها دیگر خم به ابرو نمی کنند. همین قماش از «روشنفکران» بعد از تهاجم نظامی امریکا و ناتو به افغانستان بی شرمانه تهاجم نظامی ماه اکتوبر سال 2001 و تشکیل دولت مستعمراتی را «فصل نویی» برای مردم افغانستان توجیه کرده و برای آن تبلیغ کردند. اینها که اپورتونیستهای ی طرف شده از جنبش انقلابی افغانستان هستند با کمال پروئی و بی شرمی این انقیاد و تسلیم طلبی و خدمت به امپریالیسم را در مقامهای وزارت، ولایت، وکالت در دولت دست نشانده استعمار «خدمت به مردم و وطن» توجیه می کنند. وعده ای دیگری از این قماش افراد که با تمام شطارت ها هنوز نتوانسته اند در چوکات دولت مزدور مقام دلخواه شان را بدست آورند، از طریق مطبوعات ارتجاعی و مزدور به نفع روند حاکم بر افغانستان و گروه های متشکله ای که در خدمت امپریالیستهای اشغالگر درآمده اند، خدمت می نمایند.

یک تذکر لازم: در اینجا این مطلب قابل یاد آوری است که در بیش از چهار دهه خاصاً در سه دهه اخیر سازمانها، گروه ها و شخصیتهای مستقل منسوب به جریان دموکراتیک نوین در افشای سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم مزدوران و نوکران داخلی آنها به مبارزه افشاگرانه ای شان ادامه می دهند. این تشکلات و افراد تا حد توان ماهیت و هویت ارتجاعی و مزدوری این همه گروه های جانی و میهن فروش

وجنایات امپریالیستهای حامی آنها را بطور همه جانبه افشا کرده اند. لیکن عده ای از افرادی که مدعی اند سابقه عضویت در جریان دموکراتیک نوین را دارند موقف گریه‌های اصولی ما و دیگر نشریه‌های مترقی را علیه امپریالیستهای اشغالگر دولت مزدورو قماش‌های از «روشنفکران» خود فروخته و خادم امپریالیسم و ارتجاع و نسخه‌های مختلف اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها را به باد استهزا گرفته‌اند. ما نند آقای "انسان" که مدتی است از طریق همفکران و هم نظرانش در سایت "بابا" مطالبی را باب دندان این نشریه منتشر می‌کند. آقای "انسان" چندی قبل در یک نوشته اش زیر عنوان "سخنی با گردانندگان سایت یا تارنامه بابا پیرامون نامه سرگشاده" اش، سایت "پیام آزادی" را مورد حمله قرار داده و نوشته است که: در این سایت ادبیات مورد نظرو پسند آقای "انسان" و هم فکران او دیده نمی‌شود. و او همچنین در نوشته اخیرش در همین سایت بابا تحت عنوان "نامه سرگشاده به تارنامه باب" باز هم چنین می‌نویسد: "من رسانه ای پیام آزادی را میخوانم و میبینم که هنوز حرکت شعاریست و باشعارها چند جوان احساساتی برانگیخت میگردند و بعدن چه؟".

سایت پیام آزادی در فرصت دیگری به جواب لاطایلات این "انسان" قدری مفصل تر خواهد پرداخت اما در اینجا به اختصار می‌گوییم: آقای "انسان"! ماهیت خط فکری سیاسی و شیوه تفکر و مواضع توحده اقل از روی همین چند ورق پاره ات مشخص است که توکی هستی، جهانی بینی توجیست و خط مشی سیاسی و مشغولیت فکری تو از چه قرار است؟ خودت به شکل و شیوه ای دیگری بدفاع از اپورتونیسم نویسنده (803 صفحه ای) برخاسته ای و دفاع غیرمستقیم و مستقیم تو از گروه‌های ارتجاعی و خادم امپریالیسم هم در اوراق منتشره ات مشخص است. ما بخوبی می‌دانیم که مضامین و نوشته‌های که در سایت "پیام آزادی" به نشر می‌رسند نه اینکه خشم و نفرت ارتجاع و امپریالیسم و نوکران آنها را برمی‌انگیزد که تو و همفکران تو را نیز به خشم آورده است. در کجای جوامع طبقاتی و در کدام برهه ای از تاریخ، فرهنگ و ادبیات مترقی و انقلابی و افشای ماهیت طبقات ارتجاعی و استعمار و امپریالیسم مورد پسند و تحسین آنها قرار گرفته و مدال به سینه ای نویسنندگان آن نصب کرده اند و یا تقدیرنامه برای آنها اهداء نموده اند؟ ملاحظه می‌شود که ادبیات بکار برده شده در مضامین و نوشته‌های مندرج در سایت پیام آزادی به مذاق شما و همفکران شما هم برابر نیست و سخت شمارا متأثر ساخته و آهنگ آنها گوش شمارا به شدت خراشیده و موجب ملالت خاطر شما شده است. از همینجاست که ادبیات مترقی را مورد حمله و نکوهش قرار داده‌اید. آقای "انسان"! این تنها گفته ای تو نیست، همه اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌های رنگارنگ و همفکران سابق و جدید تومیانه خوبی با فرهنگ و ادبیات انقلابی و مترقی ندارند و آنها را حتی دشنام و توهین به "کرامت انسانی" شان می‌دانند. تاریخ فرهنگ و جنبش مترقی و انقلابی جهان نشان می‌دهد که ادبیات انقلابی و لوهر قدر باصطلاح ملایم و ظریف هم باشد برای مرتجعین ناخوش آیند و زشت است. شاید شنیده باشی که آهنگ موسیقی و آوای خوانندگان مردمی و مترقی هم برای ارتجاع گوش خراش است. کم نبوده و نیستند از رژیم‌های ارتجاعی و استبدادی که خوانندگانی را به همین "جرم" زندانی و شکنجه کرده‌اند. شورش و قیام و عصیان توده‌های مردم علیه ستم و استثمار، بی‌عدالتی و جنایات طبقات ارتجاعی و امپریالیسم هم زشت است. «جرم و جنایت» محسوب می‌گردد. مبارزه و جنگ انقلابی هم در نزد طبقات ارتجاعی حاکم «تروریسم» محسوب می‌شود و هر جنبش انقلابی «حرکتی خرابکارانه و برهم زننده نظم و امنیت عامه» شمرده شده و عاملین آن سزاوار زندان و شکنجه و مرگ اند. طبقات حاکم تظاهرات آرام و مؤدبانه و خاموشانه را می‌پسندند که از طبقات حاکم و دولت عاجزانه و فروتنانه استدعای کمک و اصلاحات کنند. تشکلات و افراد آگاه و مبارزان انقلابی که بر کاخ قدرت و ثروت حمله می‌کنند مورد تنفر شدید طبقات حاکم قرار می‌گیرند. افراد و گروه‌های که با ادبیات مورد پسند امپریالیسم و ارتجاع ملت‌سازانه و متملقانه خواست‌های سیاسی شان را مطرح کنند و «مبارزه مسالمت آمیز» را شعارشان قرار دهند و خشونت را محکوم کنند؛ سزاوار تقدیرنامه و مدال دانسته می‌شوند. نه تنها ارتجاع و امپریالیسم از فرهنگ و ادبیات انقلابی و مترقی نفرت دارند که روشنفکران مرتد و پشت کرده به مردم نیز این فرهنگ و ادبیات را مانند شمانه تنها "شعارهای احساساتی" (چند جوان) که داو و دشنام هم می‌خوانند. حال ما از آقای "انسان" میپرسیم که: مطبوعات مترقی و انقلابی برای مرتجعین، خابین ملی، قاتلان و شکنجه‌گران مردم، وطن فروشان، جاسوسان؛ متجاوزین به ناموس،



آبرو و حیثیت و جان و مال مردم، ویران کنندگان کشور، ستمگران و استثمارگران، دزدان و غاصبان مال و ملک مردم و عامه، قاچاقبران، فساد کاران و از این قبیل گروه ها و افراد را که خاصاً در طی سی سال اخیر مانند باند های خلقی پرچمی سزائی، گروه های ارتجاعی اسلامی، ملیشه ای و گروه کرسی و سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای عضو ناتو و دولتهای ارتجاعی منطقه عاملین آنها بوده اند و هستند رابا چه اوصافی یاد کنیم و یابرای توضیح و بیان جنایات آنها چه شیوه ادبی را بکارگیریم که بنا به قول آنها و شما باصطلاح رعایت « حقوق انسانی » آنها شده باشد؟! و یا انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی درون جنبش انقلابی پرولتری کشور را چگونه و با کدام ادبیات توضیح نماییم که خاطر شما و آنها نرجد؟ نه خیر آقای " انسان " ! جنبش انقلابی و مترقی در مبارزات افشاگرانه اش ماهیت طبقات ارتجاعی و افراد و نهاد ها و تشکلات ارتجاعی و جنایات و خیانت های آنها را علیه خلق و کشور افشا می کند و کتمان و تحریف حقایق و وارونه کردن واقعیتها با فرهنگ و ادبیات انقلابی و مترقی بیگانه است. فرهنگ انقلابی یک فرهنگ شورشگراست و شیوه ادبی افشاگرانه ای آن برای ارتجاع و امپریالیسم « قبیح » و مردود بوده و تا می تواند آنرا به باد ملامت گرفته و مورد لعن و دشنام قرار می دهند. خلاصه مرتجع و خاین و وطن فروش راباید مرتجع، خاین و وطن فروش گفت و جنایتکار و قاتل رابا همان اوصاف جرمی آنها یاد کرد. اینکه کی ها از این فرهنگ و ادبیات منزجر می شوند اهمیتی ندارد.

حدود ده سال از اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیسم امریکا و ناتو و حاکمیت دولت مزدور آنها در افغانستان می گذرد. کشتار مردم و ویرانی کشور توسط ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور و گروه های طالبان، گلب الدین و حقانی ادامه دارد؛ ستم و استبداد امپریالیستی و فئودال کمپرادوری، ستم ملی شئونستی و ستم مرد سالارانه با تمام شدت بیداد می کند؛ فقر و گرسنگی، بیکاری، ناامنی، اختطاف، اعتیاد به مواد مخدر و شیوع امراض مدهش مکروبی و گدائی زنان و اطفال به سرحد وحشتناکی رسیده است، هزاران طفل و نوجوان کشور مجبور به کارهای شاقه شده اند تا فقط زنده بمانند، کشور به لانه جاسوسی دهها کشور امپریالیستی و ارتجاعی مبدل شده و کمتر ارگان عالی دولتی است که مأمور عالی رتبه ای آن وابسته، مزدور و یا گماشته یک یا دو کشور بیگانه نباشد؛ باندهای مافیائی داخلی و خارجی مواد مخدر و شبکه مافیای کمپرادورهای بوروکرات نوکر امپریالیسم اقتصاد کشور را در دست دارند؛ صد ها فابریکه و شرکت و تشبث از سرمایه های متوسط (ملی) و رشکست شده اند؛ گروه ها و افراد وطن فروش و ضد ملی با طرح نیرنگ « تشکیل نظام فدرالی » در شرایط کنونی کشور و منطقه و جهان، سعی در ایجاد تفرقه بین ملیتها و اقوام و تجزیه کشور دارند؛ توده های مردم از امپریالیستهای متجاوز و اشغالگر و دولت کرسی متفرد و کمترین اعتمادی به دولت دست نشانده ندارند. فقط گروه ها و عناصر مزدور و وطن فروش و قشر خادم امپریالیسم و ارتجاع فئودال کمپرادوری چه در دولت دست نشانده، چه در خدمت نهادهای ارتش اشغالگر و هزار و پنجاه (ان جی او) امپریالیستی و چه در شبکه های مافیائی مختلف و کمپنیهای « امنیتی » امپریالیستی، اربل اوضاع کنونی مستفید می شوند، ثروت می اندوزند و با ناز و نعمت به زندگی ننگین شان شان ادامه می دهند و کشور بیش از دهه های قبل برای توده های میلیونی خلق ستم دیده، بلاکشیده و محروم به جهنمی مبدل شده است. سی و دو سال است که قدرتهای سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی جهان و مزدوران داخلی آنها خاک افغانستان و مردم مظلوم آنرا از زمین و فضا آتش باران می کنند و شنیعترین جنایات را بر آنها روا داشته اند تا تسلیم شوند و بردگی آنها را پذیرا شوند و دیگر شورش و قیام نکنند؛ لیکن این خلق آزادی خواه جان داد و هر ظلم و ستم و بریادی را تحمل کرد ولی هرگز ننگ غلامی را نپذیرفته و نخواهد پذیرفت. کشتارها و سرکوبهای وحشیانه، فقر و گرسنگی و در بدی در طی سی و دو سال توده های مردم را ناتوان و بیچاره ساخته و بر مق رسانده است. اما این حالت دیری دوام نخواهد آورد دیریا زود این مردم آزادی خواه و میهن دوست بار دیگر به خشم آمده و طغیان خواهد کرد. وزمانی خشم مردم ستم دیده به غلیان آید هیچ قدرتی را یارای ایستادگی در برابر آن نخواهد بود. اما مردم باید از شکست مبارزات شان علیه رژیم مزدور خلقی پرچمیها و اشغالگران روسی و روی کار آمدن رژیم های ارتجاعی جنایتکار و ضد مردمی جهادیه و طالبان و سلطه استعماری امریکا و ناتو در ده سال اخیر و دولت دست نشانده متشکل از همین گروه های مزدور، نا امید نشوند و بیش از همه باید به علل شکستهای شان فکر کنند. و عمده ترین علت شکست آنها عدم رهبری

انقلابی مبارزات آنها بود. "شورش علیه هرناحقی برحق است" و در سال های 1357 و 1358 مردم افغانستان برحق شورش کردند و مبارزه عادلانه ای را برای مدت یک و نیم دهه شجاعانه به پیش بردند؛ لیکن به علت عدم رهبری انقلابی حاصل مبارزات آنها را گروه های ارتجاعی اسلامی تصاحب کردند. بعد از آنکه بقدرت رسیدند کمترین توجهی به حال ده ها هزار معلول و صدها هزار یتیم و بیوه زن بازمانده از جانباخته های راه آزادی میهن نکردند، البته هیچ انتظاری از این جانیان خود فروخته نباید داشت. بخشی از این یتیمان و بیوه زنان و معلولین از شدت نیستی و فقر دست به گدائی دراز کرده اند. ولی رهبران و قوماندانهای گروه های جهادی و دیگر دزدان و ومیهن فروشان از دزدی و غصب اموال مردم و عامه، "کمکهای" بنام مردم افغانستان و رشوه های کلان از قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی به میلیونرها و میلیاردها مبدل شده اند. اگر دیروز در سرپناه های معمولی زندگی می کردند، امروز صاحب قصرها و ویلاها در داخل و خارج هستند. صدها و هزاران جریب زمین مردم و عامه را غصب کرده اند. این شیادان هنوز بنام مجاهدتهای آزادی خواهانه مردم افغانستان تجارت می کنند و با انواع ترفند و حيله رای آنها رامی گیرند و در مقامهای دولت مزدور تکیه زده اند.

امروز اکثریت توده های مردم خاصنا فرزندان آنها که تحصیل کرده اند همه ستم و مظالم نظام حاکم و استعمارگران امریکائی و ناتورا با پوست و گوشت شان لمس می کنند و با مواجهه به واقعتهای عینی تلخ و جانکاه در طی سی سال اخیر تا حدی مسایل را درک می نمایند؛ لیکن برای فهم و درک لازم و کامل از اوضاع و شرایط جامعه و کشور و تغییر اساسی آن و شناخت دوست و دشمن به آگاهی سیاسی نیاز است و این آگاهی باید کسب شود. مسئولیت و وظیفه رساندن آگاهی سیاسی به توده های مردم و بیداری آنها بدوش روشنفکران مردمی و انقلابی جامعه است. روشنفکرانی که عملاً درد ورنج، فقر و گرسنگی، بیچارگی و در ببری، بی حقوقی و ستم و استثمار که بر توده های مردم صورت می گیرد را حس کرده و از آنها آگاهی داشته باشند. روشنفکرانی که درک شان از تحصیل و دست یابی به آگاهی علمی و سیاسی رسیدن به جاه و مقام و یا سروسامان دادن زندگی شخصی شان نباشد. روشنفکرانی که رسالت شان در برابر مردم و میهن درک کنند. لاجرم هر روشنفکر با احساس و با وجدان خود را در برابر مردم و میهن مدیون می داند که باید در جهت تغییر وضعیت آنها، یعنی نجات آنها از سلطه و حاکمیت طبقات ارتجاعی و امپریالیسم و ایجاد جامعه آزاد، آباد و مرفه مبارزه کند. برای هر تغییر ریشه ای و بنیادی در جامعه اول باید تغییری در افکار و طرز دید توده های مردم رونما گردد. روشنفکران مردمی در راه تغییر بنیادی سرنوشت سیاسی و وضعیت زندگی اجتماعی توده های مردم گام اول را برمیدارند و زمانی توده های خلق به آگاهی سیاسی دست یابند این آگاهی در جریان مبارزه طبقاتی انقلابی آنها تکامل می یابد و درک و فهم توده های خلق ارتقاء یافته و پیروزی مبارزات آنها موجب تغییرات کیفی ژرفی در جامعه می شود. تا زمانی که مردم به آگاهی سیاسی نرسند و آگاهانه به تغییر وضعیت زندگی و سرنوشت سیاسی شان اقدام نکنند؛ هر مبارزه و قربانی آنها بدون نتیجه خواهد ماند.

برای نجات توده های خلق و کشور به انقلاب نیاز است و این انقلاب بدون آگاهی انقلابی ممکن نیست. قبل از آنکه توده های خلق شورش و طغیان کنند تا شرط طبقات ارتجاعی و امپریالیستهای حامی آنها را از سرشان دور کنند باید اول با سلاح علم مبارزه طبقاتی مجهز شوند، بعد مهمترین سلاح انقلاب را تهیه کنند یعنی حزب انقلابی تشکیل دهند که ایدئولوژی رهبری کننده آن ایدئولوژی طبقه کارگر باشد. بعد برای مبارزه نظامی انقلابی تلاش کنند زیرا بدون مسلح شدن آگاهانه خلق و تشکیل ارتش انقلابی رسیدن به اهداف استراتژیک انقلابی برای آنها ممکن نیست. هر طبقه اجتماعی از راه زور و استعمال قوه بقدرت می رسد، چه طبقات خلق و چه طبقات ارتجاعی. لذا توده های خلق بدون ارتش انقلابی هیچ چیز ندارند. در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خاصنا افغانستان که زیر تسلط استعماری مستقیم امپریالیسم است و دولت دست نشانده و مزدوری از جانی ترین و شریرترین نیروهای ارتجاعی آدمکش تشکیل شده و امپریالیسم سعی دارد تا آنها هر چه بیشتر تقویت کند و تجهیز نماید. از اینرو مقابله با چنین نیروی کاریک گروه، حزب و یا یک طبقه اجتماعی نیست. باید تمام طبقات خلق و اقشار مترقی جامعه که تحت ستم طبقات ارتجاعی و امپریالیستها قرار دارند متحد شده و در یک جبهه متحد مترقی وسیع متشکل شوند. اما طبقات کارگر و دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران زراعتی و باقی اقشار فقیر هسته

مرکزی این جبهه را تشکیل می دهند. و در بین همه طبقات خلق در یک جامعه طبقه کارگر که هیچ مایملکی جز دوازده و نیروی کارش ندارد، انقلابی تراست. این طبقه اگر به آگاهی انقلابی طبقاتی اش دست یابد بدون هیچگونه تزلزل و هراسی تا سرنگونی طبقات ارتجاعی و تشکیل حاکمیت طبقاتی خودش به انقلاب ادامه می دهد.

مردم ما باید بیدار شوند و بیش از این فریب جناح دیگر از دشمنان طبقاتی شانرا نخورند؛ زیرا گروه های طالبان و گلب الدین و حقانی نیز گروه های جنایتکار و ضد مردم اند که یکدهه قبل امتحان واپس داده هستند؛ آنها نیز مانند گروه های شامل در دولت مزدور کرسی از دشمنان قسم خورده آنها هستند. جنگ آنها با امپریالیستهای اشغالگر و دولت کرسی نه بخاطر استقلال کشور و آزادی و آرامی مردم و ترقی کشور که به منظور کسب قدرت دولتی از دست رفته شان است. اینها تازمانی به جنگ ادامه می دهند که امریکا و ناتو با آنها کنار آمده و آنها را بقدرت بازگردانند. بعد از آن هیچ خصومتی بین آنها وجود نخواهد داشت و همان رابطه با داری و مزدوری بین آنها دوباره برقرار می شود و متحداً توده های مردم را مورد ستم و استثمار قرار می دهند. این خصومت تضاد بین مرتجعین است، زیرا اینها منافع و اهداف مشترک دارند. و این توده های خلق اند که با امپریالیسم و طبقات ارتجاعی تضاد آشتی ناپذیر دارند. و این تضاد از طریق انقلاب خلق و سرنگونی حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقات ارتجاعی و امپریالیسم و نابودی ستم و استثمار امکان حل می یابد. باین صورت همه ادعاهای این نیروهای ارتجاعی و دیگر گروه های همسنگ آنها، دروغ و فریبکاری است و با بقدرت رسیدن آنها باز هم حاکمیت تنوکرانیک قرون وسطائی و سلطه امپریالیسم تداوم می یابد به اضافه سلطه دولت پاکستان و ایران. و نجات خلق و میهن از این ورطه هولناک فقط از طریق مبارزه انقلابی توده های مردم تحت رهبری نیروهای انقلابی پرولتری و طرد سلطه استعماری امپریالیستها و دولت مزدور آنها و سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و تاسیس دولت دموکرانیک خلق ممکن می گردد.

**مرگ بر امپریالیستهای اشغالگر و دولت دست نشانده کرسی!**

**مرگ بر باند هادی مزدور و جنایتکار خلقی پرچمی، خادی، ملیشه ای، سازائی، جهادی و طالبی!**

**مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع بین المللی!**  
**پیروزی مبارزات انقلابی مردم افغانستان!**

6 جدی 1389